

ملل قدیم اغلب به گاهشمار دقیق، توجهی نداشتند. ولی چینی ها از این نظر بر ملل دیگر برتری دارند و شاید بتوان گفت آنان تنها ملتی هستند که همواره به دقت تمام با توجه به ملاحظات ستاره شناسی، سال نامه های خود را تدوین کرده اند. پس درباره چین و تاریخ آن نسبت به سایر ملل با اطمینان بیشتری می توان اظهار نظر کرد. سنت چینی به ۲۷۰۰ سال قبل از میلاد مسیح (ع) باز می گردد. درباره موقعیت نژاد زرد که قبل از این تاریخ در برخی از مناطق آسیای مرکزی زیسته اند، اطلاعات چندانی در دست نیست. تاریخ چین از زمان فوسی^۲ نخستین امپراطور چین آغاز می گردد. البته نام " فوسی " به همه علوم که جوهر سنت چین را تشکیل می دهد و همچنین به کل یک دوران که چند قرن را در بر می گیرد نیز اطلاق می شود. فوسی برای تثبیت اصول سنت از نمادهای خطی ساده ولی ترکیبی استفاده کرد که در اساس سنت چینی از اهمیت شایانی برخوردار است. پس از آن دوره چو (۱۱۲۲ تا ۲۵۶ ق م) است که به دوره باستانی معروف است. این دوره شبیه عصر طلایی یونان است. زیرا در این دوره مانند همتای غربی آن هنجارهای فرهنگی جامعه بنیاد نهاده شد و می توان گفت همه فلسفه آینده چین بر اساس آموزه های فیلسوفان بزرگ دوره چو نهاده شده است. حدود (۹۰۰ ق م) اولین نشانه های زوال امپراطوری چو نمایان شد. پس از آن عصر چو چو (۷۲۲ تا ۴۸۱ ق م) فرا رسید و به دنبال آن دوره دولت های جنگنده (۴۸۰ تا ۲۲۲ ق م) پدید آمد که نقش مهمی در تاریخ چین بر عهده این دولت ها بود. در این دوران فعالیت سیاسی و اجتماعی رواج داشت.

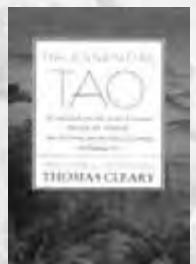
از قرن ششم تا قرن سوم قبل از میلاد دوره شکوفایی فلسفه باستانی چین و ظهور مکاتب معروف به " صد مکتب اندیشه " است که از میان آن ها مکتب کنفوسیوس و دائو مهم تر از بقیه است. صد مکتب را در شش مکتب بزرگ اندیشه دسته بندی کرده اند: دائوجیا یا مکتب دائو، ژوجیا یا مکتب فرهیختگان (مکتب کنفوسیوس)، موجیا یا مکتب مودی، فاجیا مکتب قانون گرایی، یانگ جیا یا مکتب بین - یانگ (رازورزی)،^۴ مینگ جیا یا مکتب نام ها (مکتب سوفسطاییان چین). چهار مکتب اول، در تاریخ چین و تفکر مردمان آن موثر واقع شد.^۵

تائوئیسم

تائو(یا دائو)^۶ بنیاد مکتب تائوئیسم است. تائو در لغت به معنای راه یا جاده است. کهن ترین شکل واژه تائو از سه جزء راه - سرانسان^۷ و پای انسان^۸ تشکیل شده و نماد یک پیرو است. این نکته مهم در اولین قطعه از تائوته چینگ به صراحت بیان شده است: «تائویی که بشود در مورد آن چیزی گفت، تائوی جاویدان نیست. نامی که بشود نام نهاد، جاویدان نیست. آن چه نمی توان برایش نامی نهاد، حقیقت جاوید است.»^۹ از این رو، تعریف تائو امری محال است. زیرا کلمات و عباراتی که حادث می شوند، ممکن نیست بر امری قدیم و ازلی احاطه داشته باشند. البته هر اسمی بدان بگذاردند با حقیقت تائو متباین است. پس هیچ نامی در خور وصف تائو نیست. زیرا نام، اختصاص به چیزی خاص دارد که در این صورت، دائو را

مقایسه نور و تائو در حکمت اشراق و مکتب تائوئیسم

مأئده پناهی آرالو^۱



تعریف تائو امری محال است. زیرا کلمات و عباراتی که حادث می شوند، ممکن نیست بر امری قدیم و ازلی احاطه داشته باشند. البته هر اسمی بدان بگذارند با حقیقت تائو متباین است. پس هیچ نامی در خور وصف تائو نیست.

محدود خواهد کرد.^{۱۰} به همین دلیل است که تائو نامی واقعی و دقیق نیست و دلیل نام گذاری آن چنین بیان شده است: قبل از تولد جهان، چیزی بی شکل و کامل وجود داشت... آن آرام است... تنها و تغییر ناپذیر، بی نهایت، حاضر ابدی، مادر جهان است. چون نام بهتری برایش نمی یابیم، آن را تائو می نامیم.^{۱۱} پس دائو مطلق است و نامی ندارد.^{۱۲} همچنین تائو در مکتب تائوئیسم، اصل و ریشه موجودات و مبدأ واحد کل هستی است... توری که (تائو) گسترده جهان را در بر دارد.^{۱۳} هر موجودی در جهان جلوه ای از تائوست... هر موجودی ناخواسته تائو را گرمی می دارد...، تائو همه چیز را به وجود می آورد، آن ها را پرورش می دهد، تأمین می کند، سرپرستی می کند، آرامش می دهد، حفاظت می کند و به خودش بازمی گرداند، آفرینش بدون تملک، عمل بدون انتظار، هدایت بدون دخالت، برای همین است که عشق به تائو در طبیعت موجودات هست.^{۱۴} تائو... جهان های بی شماری را می آفریند.^{۱۵} تائو همه جا جاری است. همه چیز از آن به وجود می آید.^{۱۶} چیزی هست که همه چیز را در خود دارد. پیش از آسمان و زمین هست. آن آرام است و بی تن. تنها و بی تغییر.^{۱۷} به تائو یگانه بزرگ هم می گویند. این اصطلاحی است برای نامیدن آن چه که هیچ چیز والاتر از آن نیست.^{۱۸} قانونش از خود اوست. زیرا دائو اصل و ریشه را در خود دارد و مادر همه چیز به شمار می آید.^{۱۹} هستی همه چیز به او وابسته است. او هرگز آن ها را ناکام نمی کند. دائو هیچ آرزوی خود پرستانه ای ندارد... فروتن است و هر چیزی در آن پناه می گیرد.^{۲۰} تائو علاوه بر این که مبدأ نخستین همه چیز است، منبع فیض آن ها نیز هست و مانند آفتاب نور خود را به همه افاضه می کند. تائو مانند یک پدر خوب می ماند که بچه هایش را یکسان دوست دارد. از این رو، تائو میان افراد فرقی قائل نمی شود و آن ها را یکسان می نگرد و این که هر کس و هر چیز به چه میزان از وجود آن و افاضات صادره از وی بهره ببرد، به وجود خود اشخاص و میزان قابلیت آن ها در پذیرندگی انوار صادر از تائو، بستگی دارد. پس فیض تائو همراه با عدل است. هر قدر فرد در تهذیب نفس و دوری از تعلقات مادی کوشش بیشتر کند، بهره مندی وی از فیض تائو افزون خواهد بود.



هنگامی که ابرها کنار می روند، خورشید می تابد. اگر خود را به روی تائو باز کنید، با تائو یکی می شوید و آن در وجودتان جای می گیرد.^{۲۱} دائو در برگیرنده همه است. تائو جهت گیری نمی کند. خوب و بد را او می آفریند و مورد فیض قرار می دهد.^{۲۲} چرا استادان قدیمی تائو را گرمی می داشتند؟ چون با یگانه بودن با تائو... هنگامی که اشتباهی می کنی، بخشوده می شوی. برای این است که همه آن را دوست دارند.^{۲۳} به طور کلی تائو بی نام و بی شکل و بی صورت است. زیرا آن ها معتقدند که داشتن این خصوصیات تائو را محدود و خاص می کند و از حالت کلی خارج می سازد. در عالم یک چیز هست که نه می توانیم با چشمانمان ببینیم، نه با گوش هایمان بشنویم... نامی در خور آن نمی توانیم یافت... این چیزی است که آن را می توان صورت بی صورت خواند.^{۲۴} صورت بزرگ (تائو)، بی صورت است. دائو، نهان و بی نام است.^{۲۵} دائو وجود دارد، ولی کردار و شکل ندارد.^{۲۶} تائو نه نام دارد و نه شکل.^{۲۷} لائوتزو علاوه بر این که تائو را بی صورت می داند، آن را واجد صور اشیا می داند. به این معنا که تائو شکل و صورت خاصی ندارد، اما واهب الصور می باشد. همه چیز در اصل در دائو جای می گیرد. اگرچه خود دائو نه قابل لمس است و نه تعریف پذیر. صورت هایی در آن پنهان است که صور اشیا است.^{۲۸} ویژگی دیگر نامتناهی بودن تائو است. این خصیصه در قطعه زیر از تائوته چینگ آشکار است: «آن چه همه شکل ها را در بر می گیرد... به آن نزدیک شو، آغازی ندارد، تعقیب کن، پایانی ندارد.»^{۲۹} یک ذات آغازین هست که فراگیرنده همه و بی تعین است و پیش از هرگونه پیدایی آسمان و زمین هستی داشت. چه آرام و تهی است آن! چه خود بسنده و بی تغییر است! همه جا حاضر و نا متناهی است!^{۳۰} دائو بی آغاز و انجام است.^{۳۱} دائو ندیدنی، نشنیدنی و لمس ناپذیر است. دائو جاوید است و همه فراگیر است و تمام نمی شود و سرچشمه بی ژرفای همه چیز است.^{۳۲} وقتی درباره علت نامتناهی بودن تائو از لائوتزو پرسش می شود، وی می گوید: تائو بی نهایت و جاویدان

است. چرا جاویدان است؟ زیرا هیچ گاه زاده نشده. بنابراین، آن هرگز نمی میرد. چرا بی نهایت است؟ زیرا خواستی برای خودش ندارد. بنابراین، در تمام کاینات حاضر است.^{۳۳} این قطعه از تائوته چینگ یاد آور آیه ای در قرآن کریم می باشد که می فرماید: «لم یلد و لم یولد»^{۳۴} به معنای این که خداوند نه زاده شده و نه می زاید.

علاوه بر این، در اندیشه تائوئیست ها و سرآمد آن ها استاد پیر لائوتزو، تائو به طور کلی از حوزه مادی خارج است. تائو را نمی توان شنید. اگر شنیده شود، تائو نیست. تائو را نمی توان دید. اگر دیده شود، تائو نیست. از تائو نمی توان سخن گفت. اگر گفته شود، تائو نیست.^{۳۵} پس به دلیل آن که تائو از هرگونه مادیات پیراسته بوده، با حواس ظاهری قابل درک نیست. در نهایت لائوتزو معتقد است که هر موجودی علاوه بر این که جلوه ای از تائوست، به سوی آن باز می گردد. در تائوته چینگ آمده: «هنگامی که نام ها و اشکال را دارید، بدانید که کارکردهایشان باید کجا ختم شود. تمام کارها به تائو ختم می شود، مانند رودها به دریا. در آغاز هم تائو هست. همه چیز از او سرچشمه می گیرد. همه چیز به او باز می گردد.»^{۳۶} مراد از این بازگشت، همان میل و شوقی است که مراتب پایین تر نسبت به بالاتر دارند. پس همه موجودات در مراتب پایین تر، ضمن بهره مندی از افاضات تائو، برای رسیدن به مرحله بالاتر و در نهایت دیدار تائو شوق دارند. هر موجودی در دنیا به خاستگاه واحد بر می گردد. بازگشت به خاستگاه، باعث آرامش است. اگر به خاستگاه پی نبری، درگیر آشفتگی و افسوس می شوی.^{۳۷}

شایان ذکر است که واژه تائو، در افکار فیلسوفان گوناگونی مثل لائوتزو، کنفوسیوس، موتزو، یانگ جو و دیگران مطرح شد و تمام مکاتب فلسفی و دینی کهن به نحوی آن را پذیرفته و هریک کوشیدند بنابر آموزه های خود آن را تعبیر کنند. برای مثال دانشمندان تائویی، اغلب از دوستان صمیمی راهبان بودایی به شمار می آمدند. این دانشمندان به طور معمول درباره سوتراهای بودایی (نوشته های دینی بودایی) و راهبان نیز در مورد متون تائوئیستی به ویژه افکار چوانگ تزو، تبخّر داشتند.^{۳۸} هنگامی که این دو گروه به یکدیگر می رسیدند، ساعت ها مباحثه می کردند. حتی بوداییان نیز هنگامی که در قرن اول میلادی به چین آمدند، گفتند تائو راهی است که به "نیروانا" می انجامد و راه هشتمانه^{۳۹} را به "شنگ تائو" ترجمه کردند. از طرفی، درخت روشنائی (بُدی) را که بودا زیر آن به روشنی رسید و بودا شد "دائو شو یا درخت تائو" نامیدند. سرانجام بودیسم را در چین به زبان فلسفه دائویی تعبیر و تفسیر کردند که این عمل به آمیختگی آیین بودا و آیین تائو انجامید^{۴۰} و مکتب جدیدی به نام ذن^{۴۱} یا در تعبیر دیگر، طریقت ذن در ژاپن و طریقت چان در چین به وجود آمد.

مقایسه حکمت اشراق سهروردی با تائوئیسم

نور کانون اصلی مباحث سهروردی است. در حکمت سهروردی به ویژه در کتاب حکمة الاشراق همه مسائل هستی مبنی بر جهان بینی نور و ظلمت تبیین و تفسیر می شود.^{۴۲} پس نور و تائو هر دو دارای نقش محوری هستند و بنیاد حکمت اشراق و مکتب تائوئیسم می باشند. همچنین از نظر سهروردی همه انوار تجلی نورالانوارند و نورالانوار^{۴۳} از آن جهت که جنس و فصل و حد و موضوع ندارد،^{۴۴} قابل تعریف نیست. تائو در تائوئیسم نیز بدیهی و بی نیاز از تعریف است. نورالانوار، قابل اشاره - حتی اشاره عقلی - نیست^{۴۵} و آن را جز نورالانوار چیز دیگری نمی توان نامید.^{۴۶} تائو نیز مشارالیه واقع نمی شود. همچنین، نورالانوار مجرد از ماده است.^{۴۷} جسم ندارد و جسمانی نیست.^{۴۸} در آن فاعلیت و قابلیت^{۴۹} و قوه و امکان و ماده و صورت،^{۵۰} وجود ندارد. خارج بودن از حوزه مادیات، نیز از نقاط اشتراک میان نورالانوار و تائو است. همچنین جایز نیست که وجود نورالانوار، غیر از ماهیتش باشد^{۵۱} و یا علت وجود خود باشد. زیرا در آن صورت، باید قبل از وجود یافتن، موجود باشد، که این محال است.^{۵۲} پس نورالانوار، وجود محضی است که وجود آن واجب بوده^{۵۳} و عین ماهیتش می باشد و واجب الوجود از جمیع جهات است.^{۵۴} افزون بر این، مبدأ وجود^{۵۵} برای اجسام متناهی^{۵۶} و عالم ممکنات است و مرجعی برای خروج آنها از حالت امکان است.^{۵۷} زیرا جز واجب الوجود، چیزی قدیم و قائم بالذات و بی نیاز از غیر، نیست. پس قائم بالذات و بری از جهات فقر و طلب کمال است.^{۵۸} و مبدأ هستی موجودات است. این مهم ترین ویژگی مشترک میان نورالانوار و تائو می باشد. همچنین، نورالانوار غنی مطلق است و ورای او چیزی نیست.^{۵۹} ضد و مانع و یا شرطی وجود ندارد تا او را معدوم کند.^{۶۰} زیرا در آن صورت ممکن الوجود



در
تائوته چینگ
آمده:
«هنگامی که
نام ها و اشکال
را دارید،
بدانید که
کارکردهایشان
باید کجا
ختم شود.
تمام کارها
به تائو ختم
می شود،
مانند رودها
به دریا.
در آغاز هم
تائو هست.
همه چیز
از او
سرچشمه
می گیرد.
همه چیز
به او
باز می گردد.»

می شود و موجود ممکن نیز نیازمند مرّجّ بوده و غنی مطلق نخواهد بود.^{۶۱} پس نورالانوار به طور مطلق بی نیاز از هر غیر می است. زیرا اگر نیازمند به دیگری بود، دیگر غنی مطلق نبود.^{۶۲} از این رو، نقطه اشتراک دیگر میان تائو و نور الانوار، غنی مطلق بودن آنها است. همچنین، نور الانوار واحد است^{۶۳} و دو تا نیست.^{۶۴} زیرا مرکّب از اجزا نیست.^{۶۵} اگر دارای اجزا باشد، دیگر واجب الوجود (نورالانوار) نیست و ممکن می شود.^{۶۶} پس واجب الوجود واحد است و کثرت نمی یابد. تائو نیز مبدأ واحد هستی است که شریک ندارد. پس وحدانیت، وجه اشتراک دیگری میان تائو و نورالانوار است.

در نظام سهروردی، نورالانوار، ذات نخستین، نور مطلق یعنی خدا، کامل ترین نور در سلسله انوار و واهب کمال است.^{۶۷} ذاتش اشرف از ذوات دیگر است.^{۶۸} خیر محض، نافع برای همه اشیا و مفید کمالات به آنهاست و چیزهای دیگر به او مشتاقند.^{۶۹} زیرا نورالانوار پیوسته به آنها فیض می رساند و از همین راه، خود متجلی می شود و همه چیزهای دیگر را نیز به وجود می آورد و با اشعه خود به آنها حیات می بخشد. از آن جا که در حکمت اشراق، القای چیزی در دل از طریق الهام که به کسب حاصل شود و نیز فعل فاعلی را که فعلش بلاعوض و همیشگی و بی غرض^{۷۰} باشد، فیض نام دارد، حق (نورالانوار) را مبدأ فیاض می نامند که هیچ گاه تغییر نمی کند و از میان نمی رود و دائمی است.^{۷۱} در نتیجه پرتو نورافشانی او نیز همیشگی است. شایان ذکر است، وجود و صدور نور از نورالانوار به انفعال چیزی از او نیست. زیرا اتصال و انفصال از خواص اجرام است و نورالانوار از خواص اجرام و اجسام منزه است. هم چنین چیزی از او منتقل نمی شود. زیرا اعراض قابل انتقال نیستند.^{۷۲} تائو در مکتب تائوئیسم نیز ویژگی فیاضیت را دارا است و چنان چه اشاره شد، به مراتب پایین تر از خویش فیض می رساند و فیض او نیز دائمی و همیشگی است. همچنین از واحد حقیقی (نورالانوار) - از آن حیث که از تمام جهات واحد است - جز معلول واحد صادر نمی شود.^{۷۳} از این رو، معلول اول، عقل است که جسم و جسمانی نیست.^{۷۴} زیرا مرکّب از هیولا و صورت نمی باشد^{۷۵} و مجرد از ماده است.^{۷۶} پس اشراق و فیض نورالانوار، واحد است، اما از حیث قابلیت هایی متعدّد، ظهور و تجلّی متفاوتی دارد.^{۷۷} از این جهت، نقطه اشتراک دیگر میان نورالانوار و تائو، فیض رسانی واحد و یکسان و همراه با عدالت به موجوداتی با قابلیت های متفاوت است. از سوی دیگر، شیخ اشراق، عالم مفارقات نوری را سلسله ای از انوار می داند که هر چه از منبع اصلی نور - نورالانوار - دورتر می شوند، در عین حفظ وحدت حقیقت نوری خود، فقیرتر و ضعیف تر می گردند و تعین و هستی آنها در واقع چیزی جز همین اختلاف به کمال و نقص نیست.^{۷۸} پس، از نورالانوار بر انوار مجرد - به دلیل عدم حجاب^{۷۹} میان آنها و استعدادی که انوار مجرد دارد - شعاعی افزوده می شود که نور نام دارد و از انوار مجرد نیز، تعداد کثیری نور صادر می شود. به علاوه از انوار بر یکدیگر نوری منعکس می شود. هر نور عالی بر مادون خود از حیث مرتبه اشراق می کند و هر نور سافل به واسطه نور مافوق خود، شعاعی از نورالانوار را می پذیرد. پس هر نور عالی در مرتبه علّیت بر نور سافل معلول خود قاهر و چیره است و هر سافلی هم عاشق و مشتاق عالی است و نورالانوار بر همه موجودات قاهر است. زیرا شدت نورانیت و اشراقش حد و حدود ندارد و چون کامل ترین و زیباترین است، معشوق تمام انوار و موجودات دیگر است.^{۸۰} بنابراین، مرتبه وجودی همه موجودات بسته به درجات قرب آن ها به نور اعلا و درجه اشراق و روشن شدن آنهاست و هر نفس در هر درجه از کمال جویای رسیدن به نورالانوار است. هر چیز در این جهان منشعب از نور ذات او است و هر زیبایی و هر کمالی موهبتی از رحمت اوست و بالاترین لذت عبارت از وصول کامل به این روشنی است.^{۸۱} در مکتب تائوئیسم نیز میان سلسله مراتب موجودات، میل و شوق مراتب پایین تر نسبت به بالاتر و قهر و چیرگی مراتب بالاتر بر پایین تر، حاکم است و چنان چه اشاره شد، تائو نیز اصلی نامتناهی است که در بالاترین مرتبه از سلسله مراتب قرار دارد و بر همه موجودات احاطه کامل دارد و به آنها عشق می ورزد و خود، معشوق دیگران قرار می گیرد و همه موجودات برای رسیدن به آن شوق دارند.

شایان ذکر است، نورالانوار و تائو در برخی موارد، دارای وجوه تمایز نیز می باشند. یکی از ویژگی های بارزی که در اولین برخورد با آثار تائویی آشکار می شود، خصلت تناقض گویی و گاهی به گونه های مختلف درباره چیزی سخن گفتن است. این ویژگی در سراسر کتاب لائوتزو نیز دیده می شود. برای مثال در قطعه ای از کتاب تائوته چینگ درباره تائو، آمده است: «هر موجودی در هستی جلوه ای از تائو است. به همین دلیل هر موجودی ناخود آگاه تائو را بزرگ می شمارد. موجودات از تائو تولد می یابند، تائو آن ها را تغذیه و نگهداری می کند، مراقب آنها است و از آن ها حمایت می کند و دوباره آنها را به خود باز می گرداند.»^{۸۲} «در ابتدا فقط تائو بود، تمامی چیزهای دیگر از آن به وجود آمدند.»^{۸۳} همان گونه که مشاهده می شود، در این قطعه بحث خالق بودن تائو به صراحت مطرح شده است. این در



لائوتزو

دائو
بی آغاز و
انجام است.
دائو ندیدنی،
نشیدنی و
لمس ناپذیر
است. دائو
جاوید است و
همه فراگیر
است و تمام
نمی شود و
سرچشمه
بی ژرفای
همه چیز است.
وقتی درباره
علت نامتناهی
بودن تائو از
لائوتزو پرسش
می شود،
وی می گوید:
تائو بی نهایت و
جاویدان است.
چرا جاویدان
است؟ زیرا
هیچ گاه
زاده نشده.
بنابراین،
هرگز
نمی میرد. چرا
بی نهایت است؟
زیرا خواستی
برای خودش
ندارد.

حالی است که در قطعه ای دیگر از همین کتاب آمده است: «تائو همه جا جاری است. همه چیز از تائو به وجود می آید، با این حال تائو آن ها را خلق نمی کند.»^{۸۴}

نگارنده معتقد است که به علل گوناگون این تناقض گویی های ظاهری مطرح شده است. دلیل اول می تواند علاقه شخص لائوتزو به مبهم گویی باشد. وی می گوید: «آموزش های من ساده اند. عمل کردن به آنها راحت است. با این وجود، زیرکی تان از آنها سر در نمی آورد.»^{۸۵} «برخی می گویند آموزش های من بی معنی است، برخی دیگر آن را رفیع ولی غیر عملی می دانند. اما برای کسانی که به درون نگریند، همین آموزش های بی معنی، پر معنی است و برای کسانی که به آن عمل می کنند، همین بلندی در عمق جانیشان ریشه می گیرد.»^{۸۶} با توجه به سخنان لائوتزو، این مطلب آشکار می شود که وی با این شیوه قصد داشته خواننده را به دقت در ابیات تائویی و پی بردن به اصل موضوع دعوت کند. زیرا این تناقض ها ظاهری است و به معنای دیگر تائو باز می گردد. در مکتب تائوئیسم برای تائو معنای فرعی دیگری غیر از معنای اصلی آن وجود دارد و آن "سیر عادی طبیعت" است. در این معنا تائو تنها یک سیر یا جریان است که اگر افراد خود را به آن بسپارند، کامیاب خواهند شد. پس چیزی را خلق نمی کند و تنها موجب هماهنگی و آرامش یافتن موجودات است. در کتاب های دیگر می خوانیم: «واژه کلیدی تفکر شاعرانه لائوتزو دائو است که به معنای دقیق یعنی راه. اما چون مستعد هستیم که گذرا به راه بیندیشیم و آن را گستره ای بدانیم که دو محل را به یکدیگر وصل می کند،

از این رو واژه راه را برای نامیدن آن چه دائو گویای آن است نامناسب دیده اند... شاید سزّ الاسرار سخنان لائوتزو در تائو ته چینگ خود را در واژه «راه» پنهان می کند.»^{۸۷} «راه بزرگ ساده و گسترده است... در تائو متمرکز باقی بمانید.»^{۸۸}

پس با توجه دو معنی تائو، تعلیم لائوتزو و اصول مطرح شده در کتاب تائو ته چینگ بهتر درک خواهد شد. همچنین این تناقض ها می تواند به دلیل گذشت زمان باشد. زیرا لائوتزو، حدود پانصد و پنجاه سال پیش از میلاد مسیح در چین زندگی می کرده است. از آن سال ها تاکنون، این ابیات بارها و بارها مورد تفسیر و ترجمه قرار گرفته و دور از ذهن نیست که در آنها تحریفی رخ داده باشد. دلیل دیگر به اعتقاد برخی از فیلسوفان باز می گردد

که معتقدند در کتاب لائوتزو تنها سخنان وی ذکر نشده است و تائو ته چینگ دربرگیرنده سخنان افراد دیگر نیز هست. این مطلب ممکن است در برخی موارد باعث تناقض گویی یا ابهام شود. به هر صورت، تائوئیسم با وجود همین مشکلات همچنان یکی از مکاتب مهم فلسفی به شمار می رود. از سوی دیگر در حکمت اشراق سهروردی با وجود گذشت زمان، چنین سخنان متناقضی وجود ندارد. زیرا افکار مطرح شده توسط سهروردی به طور قابل توجهی یک دست و پیوسته می باشند. به طوری اگر یک سخن متناقض در آنها وجود داشته باشد، مانند لکه ناهمگونی نمایان خواهد شد. همچنین نور پیوسته دارای یک معنا بوده و دو معنا از آن مستفاد نمی شود. نور آن است که در ذات خود ظاهر است و ظهورش از خود است و ظهور دیگر اشیا هم از اوست.^{۸۹} پس نور همان ظاهر است و ظاهر همان نور است و در مشرب و مسلک اشراق، نور و ظاهر و حیات تعابیر گوناگون یک حقیقتند. پس تعریف حقیقی ظاهر نور است.^{۹۰} بنابر این، مهم ترین تفاوت میان حکمت اشراق و مکتب تائوئیسم، در این است که تائو دارای دو معنا است، ولی نور معنای واحدی دارد.

یکی از مسائل مهم و اولیه همه مکاتب فلسفی به ویژه آن هایی که قائل به مبدئی ماورای طبیعت و ماده هستند، یعنی به ذات واحد که وجود محض است و مجرد از هر ترکیب و کثرتی است، بحث صدور است. شایان ذکر است، اکثر این مکاتب فلسفی، صرف نظر از پاره ای اختلاف ها در این اصل کلی با هم اشتراک نظر دارند که «از واحد حقیقی جز واحد صادر نمی شود.» در حکمت اشراق نیز معلول اول، عقل است^{۹۱} که جسم و جسمانی نیست.^{۹۲} زیرا مرکب از هیولا و صورت نمی باشد^{۹۳} و مجرد از ماده است.^{۹۴} پس صادر اول عقل است و به اصطلاح شیخ اشراق نور است و نمی تواند جسم یا نفس باشد. زیرا جسم مرکب از هیولا و صورت است و نفس هم مستلزم وجود جسمی است که در آن تصرف کند. در مکتب تائو نیز همین قاعده رعایت شده است. تائو را قوه صدور می دانند که در فرجام کار نیز همه چیز بدان باز می گردد.^{۹۵} یک از تائو متولد می شود. دو از یک به وجود می آید. سه از دو زاده می شود...^{۹۶} از تائو ته یا هسته مرکزی موجودات به تعبیر دیگر نفس صادر می شود. در این نفس عناصر بین^{۹۷} و یانگ^{۹۸} وجود دارد. پس به نوعی تائو یا یگانه بزرگ، به پیدایش این دو اصل متضاد واقعیت یعنی تاریکی و نور، (بین^{۹۹} و یانگ^{۱۰۰}) می انجامد. بین به عنوان اصل غیر فعال و یانگ به عنوان اصل فعال وجود دارند.^{۱۰۱} سپس دو قطب جنسی و سایر اضداد نیز از آن ها پدید می آیند. از بین، (ک - اون)^{۱۰۲}، اصل مونث پذیرنده و از یانگ (چی - یین)^{۱۰۳}، اصل مذکر آفریننده پدید می آید.^{۱۰۴} همچنین هر فردی یک هسته مرکزی (ته) دارد که دو بخش مینگ (حیات و زندگی)^{۱۰۵} و هسینگ (طبیعت انسان)^{۱۰۶} را در بر دارد. در هر وجود فرد، دو قطب دیگر یعنی یو (آیما)^{۱۰۷} و هون (آنیموس)^{۱۰۸} نیز وجود دارد. هنگام مرگ آنها جدا می شوند و به



در نظام
سهروردی،
نور الانوار،
ذات نخستین،
نور مطلق
یعنی خدا،
کامل ترین نور
در سلسله انوار
و واهب
کمال است.



تائو
علاوه بر
این که
مبدأ نخستین
همه چیز است،
منبع فیض
آن ها نیز
هست و
مانند آفتاب
نور خود را
به همه
افاضه می کند.

راه های متفاوتی می روند. آنیما به عنوان کوئی^{۱۱۹} یا موجود شبح وار در زمین فرو می رود و آنیموس بالا رفته و شن (یعنی روح) می شود و به سمت تائو حرکت می کند.^{۱۲۰} برای درک بهتر این مطلب به نمودار زیر توجه کنید:^{۱۲۱}

نور = یانگ (چی - یین)	هسته مرکزی در وجود فرد	تائو = مبدأ اول)
اصل مذکر(نرینه)	=	اصل مونث (مادینه)

طبیعت انسان = هسینگ	زندگی و عشق و شهوت و تقدیر=مینگ
آنیموس=هون	پو = آنیما
به عنوان روح = شن (پس از مرگ بالا می رود	به عنوان کوئی = (موجودی که پس از مرگ
و به تائو باز می گردد)	می پوسد و به زمین باز می گردد) ^{۱۲۲}

تائو = بازگشت همه به سوی اوست

پس صادر اول در مکتب تائوئیسم، ته یا نفسی است دربرگیرنده عناصر مادی و معنوی، که از تائو سرچشمه گرفته و به آن باز می گردد. این در حالی است که صادر اول در حکمت اشراق عقل است و این موضوع یکی از تفاوت های اصلی حکمت اشراق و مکتب تائوئیسم است.

همچنین، شیخ اشراق، در عین این که نورالانوار را یگانه می داند، اما نمود هایی برایش قائل است. وی خورشید^{۱۲۳} را مثال و خلیفه نورالانوار در آسمان عالم محسوس و ملک کواکب و فاعل روز و قهر کننده تاریکی و ظاهرترین آیت حق تعالی می داند و او را هوررخش^{۱۲۴} می خواند و تقدیس می کند.^{۱۲۵} همچنین سهرودی آتش را برترین عناصر و مثالی دیگر از نورالانوار می داند. از این رو، آتش و همه انوار را در برابر نورالانوار، واجب التعمیم می داند، چنان که خورشید را درست اشراق، واجب التعمیم می داند.^{۱۲۶} همه این ها فقط بدین سبب است که آتش و خورشید و ستارگان و سایر امور روشن هم خودشان پیدا و مرئی هستند، هم علت مرئی شدن اشیا دیگرند. در مکتب تائوئیسم، تائو همانند نورالانوار واحد است، ولی هرگز دارای مثال یا خلیفه نبوده است. زیرا اگر دارای نمودی بود، در سخنان لائوتزو به آن اشاره می شد. این در حالی است که لائوتزو می گوید: «نگاه کنید و نمی توانید آن را ببینید. گوش کنید و نمی توانید آن را بشنوید. سعی کنید و نمی توانید به آن دست یابید.^{۱۲۷} نهان است.^{۱۲۸} شکل بی شکل، ماورای درک...^{۱۲۹} و چون خود را نمی نماید، دیگران نورش را می بینند.»^{۱۳۰} پس تائو خود را به هیچ صورتی نشان نمی دهد و همگان تنها از افاضات آن بهره می گیرند. این اختلاف دیگری میان نورالانوار شیخ و تائوی استاد پیر است. در نهایت با توجه به این که لائوتزو در قطعه ای از کتاب تائوته چینگ، تائو را به صراحت تمام نور می داند، به نظر نگارنده، نورالانوار سهروردی همان تائوی مورد نظر تائوئیست ها، و مراد از هر دوی آن ها ذات حق تعالی می باشد.

«آیا می توانی ذهن را از آشفتگی باز داری و به یگانه هستی متمرکز نگاهداری؟ آیا می توانی بدنت را مانند بدن یک کودک تازه متولد شده نرم کنی؟ آیا می توانی درونت را به قدری شفاف کنی که چیزی جز نور نبینی؟»^{۱۳۱}

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم
۲. لائوتزو؛ تائوته چینگ؛ ترجمه امیرحسن قائمی؛ تهران: ناشر امیر حسن قائمی، ۱۳۷۹.
۳. همو؛ همان؛ ترجمه فرشید قهرمانی؛ تهران: نشر مثلث، ۱۳۸.
۴. همو؛ دائو راهی برای تفکر؛ ترجمه ع پاشایی؛ تهران: نشر چشمه، ۱۳۸۷.
۵. بایر ناس، جان؛ تاریخ جامع ادیان؛ ترجمه علی اصغر حکمت؛ تهران: انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۸۱.
۶. لائوتزه؛ دائو ده جینگ؛ برگردانی از اورسولا ک له گین با همکاری جی پی ستیون؛ ترجمه ع پاشایی؛ تهران: نشر نگاه معاصر، ۱۳۸۵.
۷. یولان، فونگ؛ تاریخ فلسفه در چین؛ ترجمه فرید جواهر کلام؛ تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز، ۱۳۸۰.
۸. چای، چو و وینبرگ؛ تاریخ فلسفه چین؛ ترجمه ع پاشایی؛ تهران: نگاه معاصر، ۱۳۸۶.
۹. گنون، رنه؛ نگرشی به مشرب باطنی اسلام و آیین دائو؛ ترجمه دل آرا قهرمان؛ تهران: حکمت، ۱۳۸۷.
۱۰. ویلهلم، ریچارد؛ راز گل زرین کتاب زندگی به روایت چینیان؛ ترجمه و توضیح ریچارد ویلهلم با گفتاری از کارل گوستاو یونگ؛ سیمین موحد؛ تهران: ورجاوند، ۱۳۸۸.
۱۱. سهروردی، شهاب الدین؛ مجموعه مصنفات (ج ۱)؛ تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۹۶ ق.
۱۲. همو؛ همان (ج ۲)؛ تصحیح و مقدمه کربن؛ تهران: انجمن فلسفه ی ایران، ۱۳۹۷ ق.

۱۳. همو؛ همان (ج ۳)؛ تصحیح سید حسین نصر؛ تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۹۷ ق.
۱۴. شهرزوری، شمس الدین محمد؛ شرح حکمة الاشراق؛ تصحیح حسین ضیائی؛ تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲ ش.
۱۵. هروی، محمد شریف نظام الدین احمد؛ انواریه؛ مقدمه و تصحیح حسین ضیائی؛ تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۲ ش.
۱۶. نسفی، عزیزالدین؛ انسان کامل؛ تهران: طهوری، ۱۹۴۴.
۱۷. الفراهیدی، خلیل بن احمد؛ کتاب العین (ج ۵)؛ تحقیق مهدی مخزومی و ابراهیم سامرایی؛ قم: دارالهجره، ۱۴۰۵ ق.
۱۸. ابن خَلکان؛ وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان (ج ۶)؛ تصحیح و تحقیق دکتر احسان عباس؛ بیروت: دارالثقافة، بی تا.
۱۹. ابن ابی اصیبعه؛ عیون الانباء فی طبقات الاطباء (ج ۲)؛ به کوشش آگوست مولر؛ قاهره، ۱۸۸۴ م.
20. Shigete Koyanagy. *The Tao of Lao-tzu, Chuang tzu and Taoism*. Tokyo, 1942.

با نگاه کلی بر:

21. Chan. Wing-tsit. *Religious Trends in Modern china*. colombia university press. 1953
22. Fung yu lan. *A history of Chinese philosophy*. Translation by Derk Bodde. 2 vols. princeton university press. 1952

پی‌نوشت‌ها

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد رشته فلسفه غرب دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران شمال. این مقاله برگرفته از رساله نگارنده با عنوان «مقایسه نور و تائو در حکمت اشراق و مکتب تائوئیسم» می باشد که زیر نظر و با راهنمایی جناب آقای دکتر محمد هادی قندهاری، استادیار دانشکده علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال به انجام رسیده است.

۲. دگرشی به مشرب باطنی اسلام و آیین دائو، ص ۸۶.

3. Fo – Hsi.

۴. مکتب بین - یانگ شاخه ای از مکتب تائو می باشد. در این مکتب به بین (مادینه) و یانگ (نرینه) باور داشتند و این ها را دو اصل کیهانی می دانستند که تمام تغییرات از تأثیر متقابل این دو بر هم پیدا شده است. این مکتب به مکتب وو سینگ (پنج عنصر) هم معروف بود چون پیروان آن عقیده داشتند که در هر دوره ای از تاریخ یکی از پنج عنصر خاک و چوب و فلز و آب و آتش غلبه می یابند. این مکتب با کارهای آمیخته به خرافات در هم آمیخت و نتوانست به شکل یک نظام مستقل تحول یابد.
۵. تاریخ فلسفه چین، ص ۲۶.
۶. تائو در سیستم بین و دائو در سیستم وید. در فارسی به هر دو شکل تلفظ می شود.
۷. سر را می توان به عنوان آگاهی قلمداد کرد.
۸. پای انسان نماد رفتن یا گام برداشتن در مسیر یک راه می باشد.
۹. تائو ته چینگ (ترجمه امیر حسن قائمی)، ص ۱. در برگردانی دیگر: «تائویی که بتوان آن را به زبان آورد، تائوی جاودان نخواهد بود. نامی را که بتوان آن را ذکر کرد، نامی ماندگار نخواهد بود. آن چه نمی توان برایش نامی نهاد حقیقت جاوید است.» (تائو ته چینگ، برگردان فرشید قهرمانی، ص ۱).
۱۰. دائو راهی برای تفکر، ص ۳۰۵.
۱۱. تائو ته چینگ (برگردان فرشید قهرمانی)، ص ۲۵.
۱۲. یعنی «هرکسی توانایی بهره مندی از آن را ندارد.» دائو راهی برای تفکر، ص ۳۲۵.
۱۳. تائو ته چینگ (برگردان فرشید قهرمانی)، ص ۷۳.
۱۴. همان، (ترجمه امیر حسن قائمی)، ص ۵۱.
۱۵. همان، (ترجمه امیر حسن قائمی)، ص ۶.
۱۶. همان (برگردان فرشید قهرمانی)، ص ۳۴.
۱۷. دائو ده چینگ، ص ۲۵.
۱۸. راز گل زرین کتاب زندگی به روایت چینین، ص ۴۲.
۱۹. دائو راهی برای تفکر، صص ۲۷۴-۲۷۳.
۲۰. همان، صص ۳۳۵ - ۳۳۶.
۲۱. تائو ته چینگ (برگردان فرشید قهرمانی)، ص ۲۳.
۲۲. همان، (ترجمه امیر حسن قائمی)، ص ۵. در برگردانی دیگر: «تائو از کسی جانب داری نمی کند، خوب و بد هر دو از آن به وجود آمده اند. (تائو ته چینگ، برگردان فرشید قهرمانی، ص ۵).
۲۳. همان، (ترجمه امیر حسن قائمی)، ص ۶۲.
۲۴. دائو راهی برای تفکر، ص ۱۹۷.
۲۵. همان، ص ۲۸۰.
۲۶. تاریخ فلسفه چین، ص ۱۳۳.

۲۷. راز گل زرین کتاب زندگی به روایت چینیان، ص ۴۲.
۲۸. دائو راهی برای تفکر، ص ۲۴۹.
۲۹. تائوته چینگه (ترجمه امیر حسن قائمی)، ص ۱۴.
۳۰. دائو راهی برای تفکر، ص ۲۶۸.
۳۱. تاریخ فلسفه چین، ص ۱۳۴.
۳۲. همان، ص ۱۱۱.
۳۳. تائوته چینگه (ترجمه امیر حسن قائمی)، ص ۷.
۳۴. قرآن کریم، سوره توحید، ترجمه سید جلال الدین مجتوبی، تهران: حکمت.
۳۵. تاریخ فلسفه چین، ص ۱۳۵.
۳۶. تائوته چینگه (ترجمه امیر حسن قائمی)، ص ۵۲.
۳۷. همان، ص ۵۲.
۳۸. تاریخ فلسفه در چین، ص ۲۸۱.
۳۹. عبارتند از:
- ۱) شناخت درست (samma ditthi) یعنی شناخت آموزه های بودا به طور کلی.
 - ۲) نیت یا اندیشه درست (samma sankappa) به کار بستن آموزه های بودا.
 - ۳) گفتار درست (samma vaca) دم فرو بستن از دروغگویی و درشت گویی و یاوه گویی. یعنی آگاهی فرد از تأثیر سخنان خود.
 - ۴) کردار درست (samma kammanta) رو گرداندن از آزردهن مردم به معنای پرهیز از کشتن و دزدی و شهوت رانی.
 - ۵) معیشت درست (sammaanjiva) خود داری از شغل های زیان آور مانند اسلحه فروشی و برده فروشی و طالع بینی.
 - ۶) کوشش درست (samma vayama) برای دور ماندن از هر گونه بدی.
 - ۷) بینش درست (samma sati) دانسته زیستن و آگاهی داشتن.
 - ۸) تمرکز درست (samma Samadhi) گونه ای از مراقبه ای بودایی.
۴۰. دائو راهی برای تفکر، ص ۷۸.
۴۱. خود کلمه ذن را به مدیتیشن و مراقبه ترجمه می کنند.
۴۲. «الشیء ینقسم الی نور و ضوء فی حقیقه نفسه و الی ما لیس بنور و ضوء فی حقیقه نفسه.» مجموعه مصنفات، جلد ۲، حکمة الاشراق، ص ۱۰۷.
۴۳. حکیمان برای اثبات وجود و یکتایی باری تعالی و صفات و افعال او از اصطلاح واجب الوجود استفاده کرده اند. سهروردی نیز در آثار خود از اصطلاح واجب الوجود را به کار برده است. (برای مثال: مجموعه مصنفات، ج ۱، التلویحات، ص ۷۲ و ۷۴ - ۷۵: المقوامات، ص ۱۸۹) ولی از آن جا که وی کتاب حکمة الاشراق را به انگیزه احیا حکمت نوری ایران باستان نوشته و از طرف دیگر به آیه نور «الله نور السموات و الارض» و حدیث نور «ان لله سبعا و سبعین حجاً من نور. لو کشف عن وجهه لا حرقت سبحات وجهه ما ادراک بصره» استناد کرده، به نظر می رسد ترجیح داده که در حکمة الاشراق برای توصیف باری تعالی از اصطلاح نور الانوار استفاده کند.
۴۴. «لا جنس و لا فصل له فلا حد له و اذا لا واجب غیره.» (مجموعه مصنفات، ج ۴، اللحات، ص ۲۲۱): «واجب الوجود لا یصح ان یقال ان له ماهیه اذا وُجدت تکون لا فی موضوع، بل واجب الوجود» (مجموعه مصنفات، ج ۱، المشارع و المطارحات، ص ۳۹۸).
۴۵. «مشار الیه نیست إلا به إشارت عقلی» (مجموعه مصنفات، ج ۳، پرتو نامه، ص ۳۸۳۹).
۴۶. «لا هو علی الإطلاق إلا هو» (مجموعه مصنفات، ج ۱، التلویحات، ص ۳۸).
۴۷. «مجرد است از مادّت و از خود و از لوازم خود غایب نیست.» (مجموعه مصنفات، ج ۲، پرتو نامه، ص ۳۹) «واجب الوجود ذاتی است مجرد از مادّت و از خود غایب نیست. اقتضای کثر نکند.» (مجموعه مصنفات، ج ۳، پرتو نامه، ص ۳۸).
۴۸. «لا یكون حیثین واجب الوجود جسماً و لا جسمانیا و إلا لکان حاله حال سائر الأجسام» (مجموعه مصنفات، ج ۴، الألواح العمادیه، ص ۵۸).
۴۹. «ان الباری لا یتغیر و لیس فیهِ جهة فاعلیة و قابلية فتعدد ذاته.» (مجموعه مصنفات، ج ۳، کلمة التصوف، ص ۱۲۸).
۵۰. «واجب الوجود لا ینقسم بالقسمة الحدیة و لا الکیمة فیتقوم بمادة و صورة و هو محال.» (مجموعه مصنفات، ج ۴، اللحات، ص ۲۲۰).
۵۱. «ان واجب الوجود لا یجوز ان یکون وجوده غیر ماهیته.» (مجموعه مصنفات، ج ۱، التلویحات، ص ۳۴).
۵۲. «ان الواجب الوجود لا یجوز ان یکون وجوده غیر ماهیته. فإذن الماهیه یجوز ان تكون علة لبعض صفاتها کالمثلث لزواياه و لا یجوز ان تكون علة لوجود نفسها فتکون قبل الوجود موجودة و لا یکون الوجود الذی هو صفة الماهیه واجبا کل عرضی بین إنه ممکن فکل ما وجوده غیر ماهیته ممکن.» (مجموعه مصنفات، ج ۱، التلویحات، ص ۳۴).
۵۳. «واجب الوجود ان است که نشاید که نباشد، بلکه البته باید باشد.» (مجموعه مصنفات، ج ۳، پرتو نامه، صص ۳۲ - ۳۱).
۵۴. «واجب الوجود لذاته واجب الوجود من جمیع جهاته.» (مجموعه مصنفات، ج ۴، اللحات، ص ۲۲۸).
۵۵. «مبدأ الوجود و الثبات للجملة من حیث هو الواجب وجوده.» (مجموعه مصنفات، ج ۱، التلویحات، ص ۴۵).
۵۶. «الأجسام متناهیه فلها موجد غیر جسم فشهدت بوجود مبدع واجبی الوجود.» (مجموعه مصنفات، ج ۴، اللحات، صص ۲۲۲ - ۲۲۱).
۵۷. «ممکن را مرجحی باید و نهایت جمله علل به واجب الوجود است.» (مجموعه مصنفات، ج ۳، پرتو نامه، ص ۳۵) «ان العالم محتاج إلى الصانع و إنه ممکن الوجود مفتقر إلى موجد فلا یتصور ان یکون قديماً؛ إذ لیس القديم إلا واجب الوجود تعالی و تقدس.» (مجموعه مصنفات، ج ۳، کلمة التصوف، ص ۱۲۴) «جملة ممکنات را علت وجود و ثبات هیچ چیز دیگر نیست إلا واجب الوجود. علت را بر معلول تقدم به ذات باشد، نه به زمان.» (مجموعه مصنفات، ج ۳، پرتو نامه، ص ۴۳).
۵۸. «واجب الوجود لا یمكن فیهِ جهة فقر و إستكمال بالصنع.» (مجموعه مصنفات، ج ۴، الألواح العمادیه، ص ۷۸) «واجب الوجود إذا لم یکن جسماً و لا جسمانیا

- فهو قائم بالذات بریء عن الأحیاز و الجهات.» (مجموعه مصنفات، ج ۴، الألواح العمدیة، ص ۵۸).
۵۹. سهروردی، شهاب الدین؛ مجموعه مصنفات (ج ۲)، حکمة الاشراق، ص ۱۲۱.
۶۰. «نور الأنوار وحدانی لا شرط له فی ذاته و ما سواه تابع له؛ إذ لا شرط له و لا مضاد له؛ فلا مُطل له؛ فهو قیوم دائم ولا یلحق نور الأنوار هیئة ما نوریه کانت أو ظلمانیة و لا یمکن له صفة بوجه من الوجوه.» (مجموعه مصنفات، ج ۲، حکمة الاشراق، ص ۱۲۳).
۶۱. «واجب الوجود هرگز نشاید که معدوم شود. زیرا واجب الوجود ممتنع العدم باشد. اگر عدم پذیرد، شاید که نباشد و هرچه شاید که نباشد، شاید که باشد. پس ممکن الوجود باشد.» (مجموعه مصنفات، ج ۳، پرتو نامه، ص ۶۵).
۶۲. «إن کان فی الوجود غنی مطلقاً أو ملک مطلقاً؛ فیجب أن یمکن واحداً و هو الواجب الوجود؛ و غیره ممکن.» (مجموعه مصنفات، ج ۱، المشارع و المطارحات، ج ۱، ص ۴۲۸)
۶۳. «مالک و غنی مطلق واجب الوجود است که همه در وجود کمال محتاجند بدو و او را حاجت نیست به چیزی.» (مجموعه مصنفات، ج ۳، پرتو نامه، ص ۴۶).
۶۴. «إن الواجب الوجود واحد.» (هیاکل النور، ص ۵۹) «إن واجب الوجود واحد.» (مجموعه مصنفات، ج ۱، المشارع و المطارحات، ص ۴۴۹).
۶۵. «تشیاید که واجب الوجود دو باشد.» (مجموعه مصنفات، ج ۳، پرتو نامه، ص ۳۳) «لا یصح أن یمکن شیئان هما واجبا الوجود.» (مجموعه مصنفات، ج ۴، الألواح العمدیة، ص ۵۷؛ هیاکل النور، ص ۵۹).
۶۶. «واحد باعتبار إنه لم یتربک من أجزاء (مصنفات: ج ۴، الألواح العمدیة، ص ۵۷)، إن الباری لا یتقوم بأجزاء (مصنفات: ج ۳، کلمة التصوف، ص ۱۲۷)، إن الواجب الوجود لا یتقوم بالأجزاء (مصنفات: ج ۴، الألواح العمدیة، ص ۵۷)، واجب الوجود را نشاید که جزو باشد که اگر وجود او بر اجزاء موقوف معلول اجزاء گردد پس واجب الوجود نباشد (مصنفات: ج ۳، پرتو نامه، ص ۳۴).
۶۷. «واجب الوجود لا یتصور إلا واحداً واجب الوجود لیس له جزء؛ فیتوقف وجوده علیهما؛ فیکون ممکناً و لا یتصور أن یمکن الجزئان واجبین.» (مجموعه مصنفات، ج ۳، کلمة التصوف، ص ۱۱۴).
۶۸. «کمال و جمال مطلق واجب الوجود راست که کمال او که لایق او باشد او را حاصل بود. کمال او بیرون ذات او نیست و او بخشنده جمله کمالات است.» (مجموعه مصنفات، ج ۳، پرتو نامه، ص ۳۹).
۶۹. «لا أشرف من الواجب.» (مجموعه مصنفات، ج ۱، المقامات، ص ۱۸۲) «واجب الوجود لا یمتکمل بصفة زائدة؛ فیکون ناقصاً فی نفسه؛ فوهب الکمال لنفسه و اهب الکمال أكمل من قابله؛ فذاته أشرف من ذاته؛ لأنها الفاعلة و القابله محال.» (مجموعه مصنفات، ج ۳، کلمة التصوف، ص ۱۱۴).
۷۰. «واجب الوجود خیر محض است و ذات او کامل ترین موجودات و معقولات است. پس از او خیر محض موجود شود.» (مجموعه مصنفات، ج ۳، پرتو نامه، ص ۶۰)
- «واجب الوجود خیر محض است. خیر گویند به معنای نافع و هیچ چیز نافع تر از واجب الوجود نیست. نیز خیر گویند به معنی آن که چیزها بدو آرزومند باشند. (مجموعه مصنفات، ج ۳، پرتو نامه، ص ۳۹) «واجب الوجود هو خیر محض و لا شیء أنفع من واجب الوجود؛ فإنه مُبدع الماهیات و مفید کمالاتها» (مجموعه مصنفات، ج ۴، الألواح العمدیة، ص ۶۰).
۷۱. «واجب الوجود را مبادی مجردات را فعل به ارادت و از بهر غرض نباشد و نیز به طبع نباشد که چیزی که فعل به طبع کند داننده نبود.» (مجموعه مصنفات، ج ۳، پرتو نامه، ص ۴۷).
۷۲. «واجب الوجود دائم است. پس عالم عقلی به وجود او دائم باشد.» (مجموعه مصنفات، ج ۳، پرتو نامه، ص ۶۵).
۷۳. «و النور ینقسم الی ما هو هیئات لغیره و هو النور العارض و الی نور لیس هو هیئة لغیره و هو النور المجرد و النور المحض.» (مجموعه مصنفات، ج ۲، حکمة الاشراق، ص ۱۹۳).
۷۴. «لا یصدر عن الحق إلا الواحد.» (مجموعه مصنفات، ج ۴، اللمحات، ص ۲۳۳) «لم یصدر عنه شیء بعد إن لم یمکن. لا یصدر عنه إلا واحد» (مجموعه مصنفات، ج ۱، التلویح، ص ۵۰).
۷۵. «از واجب الوجود جسم حاصل نشود. پس آن چه اول از او در وجود آید عقل است.» (مجموعه مصنفات، ج ۳، پرتو نامه، ص ۵۲) «آن چه از واجب الوجود صادر شود، چیزی در محل نباشد و جسم و جسمانی نبود. آن چه از او صادر شود، جوهری است مجرد از ماد. از جمله وجوه که نه مادی است و نه متصرف در ماد و هر چه چنین باشد او را عقل گویند.» (مجموعه مصنفات، ج ۳، پرتو نامه، ص ۴۱).
۷۶. «آن چه از او در وجود آید، یکی باشد و این یکی جسم نباشد. زیرا که جسم مرکب است از هیولا و صورت.» (مجموعه مصنفات، ج ۳، پرتو نامه، ص ۴۰).
۷۷. «مجموعه مصنفات، ج ۲، حکمة الاشراق، صص ۱۲۶ - ۱۲۵.
۷۸. همان، صص ۱۳۴ - ۱۳۳؛ شرح حکمة الاشراق، صص ۳۴۷ - ۳۴۶.
۷۹. «النور کلّه فی نفسه لا یختلف الا بالکمال و النقص و بامور خارجه... فالانوار المجردة غیر مختلف الحقائق.» (مجموعه مصنفات، ج ۲، حکمة الاشراق، ص ۱۲۰).
۸۰. «حجاب در اصطلاح مانع و حائل میان عاشق و معشوق و نیز انطباع صور را در دل گویند که مانع قبول تجلی حقایق است. مانع و اسباب پوشیدگی میان فیوضات و تجلیات حق و انسان چیزهایی است که مخالف با گوهر نفس بوده و با وی مناسبت و مشابهت نداشته باشد.» (فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، ص ۳۱۱) نسفی گویند: «اصل حجاب چهار چیز است: دوستی مال، دوستی جاه، تقلید مادر و پدر و معصیت.» (انسان کامل، ص ۹۷).
۸۱. «مجموعه مصنفات، ج ۲، حکمة الاشراق، صص ۱۳۶ - ۱۳۵؛ شرح حکمة الاشراق، صص ۳۵۵ - ۳۵۱.
۸۲. این فقره از حکمة الاشراق از روی ترجمه آن در کتاب M. Smith به نام *Readings from the Mystics of Islam* (لندن ۱۹۵۰)، ص ۷۹ گرفته شده است.
- «لذت، وصول کمال است و ادراک آن. پس هیچ چیز کامل تر از واجب الوجود نیست و او عظیم ترین دریافته دریابنده است و دریافت او عظیم ترین از همه دریافتهها است. لذت و بهجت او عظیم تر از همه لذت ها باشد. عشق ابتهاج است به تصور حضور ذاتی و شوق حرکت نفس است به تمییم آن بهجت. واجب الوجود عاشق ذات خویش است و بس؛ و معشوق ذات خویش و آن دیگران.» (مجموعه مصنفات، ج ۳، پرتو نامه، صص ۷۴ - ۷۳).
۸۳. تاؤو ته چینگه (برگردان فرشید قهرمانی)، ص ۵۱.

۸۳. همان، ص ۵۲
 ۸۴. همان، ص ۳۴
 ۸۵. همان، ص ۷۰
 ۸۶. همان، ص ۶۸

.Heidegger, *On the Way to Language*, p 92 .^۱

۸۸. تائو ته چینگ، (برگردان فرشید قهرمانی)، ص ۵۳.
 ۸۹. «النور هو الظاهر في حقيقة نفسه المظهر لغيره بذاته.» مجموعه مصنفات، ج ۲، حکمة الاشراف، صص ۱۱۴ - ۱۱۳.
 ۹۰. «ضابط! فليكن ان النور هو الظاهر في حقيقة نفسه المظهر لغيره بذاته... و ليس ان النور يحصل ثم يلزمه الظهور... بل هو ظاهر و ظهوره هو نوريته.» مجموعه مصنفات، ج ۲، حکمة الاشراف، صص ۱۱۴ - ۱۱۳؛ فرهنگ اصطلاحات آثار شيخ اشراق، ص ۲۳۴.
 ۹۱. «بدان که از یکی که به حقیقت یکی باشد از جمله وجود، جز یکی صادر نشود... در واجب الوجود کثرت جهات و صفات محال است. پس آن چه از او صادر شود جوهری است مجرد از مادّت... که ما او را عقل می گوئیم.» (مجموعه مصنفات، ج ۳، پرتو نامه، ص ۴۱). «و اول صادر منه تعالی جوهر عقلی سمّاه بعض حکماء عقل الكل و العنصر الاول و هو اعظم ما يمكن و اشرفه.» (مجموعه مصنفات، ج ۱، تلویحات، ص ۶۱).
 ۹۲. «از واجب الوجود جسم حاصل نشود. پس آن چه اول از او در وجود آید عقل است.» (مجموعه مصنفات، ج ۳، پرتو نامه، ص ۵۲) «آن چه از واجب الوجود صادر شود، چیزی در محل نباشد و جسم و جسمانی نبود. آن چه از او صادر شود، جوهری است مجرد از مادّت. از جمله وجود که نه مادّی است و نه متصرف در مادّت و هر چه چنین باشد، او را عقل گوئیم.» (مجموعه مصنفات، ج ۳، پرتو نامه، ص ۴۱).
 ۹۳. «آن چه از او در وجود آید، یکی باشد و این یکی جسم نباشد. زیرا که جسم مرکب است از هیولا و صورت.» (مجموعه مصنفات، ج ۳، پرتو نامه، ص ۴۰).
 ۹۴. مجموعه مصنفات، ج ۲، حکمة الاشراف، صص ۱۲۶ - ۱۲۵.
 ۹۵. دائو راهی برای تفکر، ص ۲۷۹.
 ۹۶. تائو ته چینگ، (برگردان فرشید قهرمانی)، ص ۴۲.

97. Yin.

98. Yang.

99. Yin.

100. Yang.

۱۰۱. برخی آن ها را نماد آسمان و زمین، نر و ماده، فاعل و مفعول و... می دانند.

102. Kan.

103. Ch. ien.

۱۰۴. راز گل زرین، کتاب زندگی به روایت چینیان، ص ۸۷

۱۰۵. واژه مینگ به معنای فرمان سلطنتی، سرنوشت و تقدیر انسان، عشق و شهوت، طول مدت عمر، میزان انرژی حیاتی که هر فرد در اختیار دارد، است. رک: راز گل زرین، کتاب زندگی به روایت چینیان، ص ۳۴.

۱۰۶. واژه هسینگ به معنای طبیعت انسان از کلمات مربوط به قلب یا ذهن (هسین)، و منشأ یا زاده شدن (شنگ) ساخته شده است. در مکتب تائوئیسم، طبیعت انسان هنگام ورود به جهان پدیده ها، با زندگی (مینگ) در هم آمیخته است. رک: راز گل زرین، کتاب زندگی به روایت چینیان، ص ۳۴.

۱۰۷. «روح بین» روحی که مانند موجود ماده ضعیف و تسلیم پذیر است.

۱۰۸. «روح یانگ» روحی که مانند موجود نر قدرتمند و پابرجا است.

109. Kuei.

۱۱۰. راز گل زرین، کتاب زندگی به روایت چینیان، ص ۸۸

۱۱۱. همان، ص ۸۸

۱۱۲. دائو راهی برای تفکر، ص ۱۷۳.

۱۱۳. «خورشید» نزد اهل ذوق انوار حاصل از تجلیات الهی، و خورشید حقیقت نور خدا و ذات احدیت است. نیز اشاره به وحدت هم دارد. (فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، ص ۲۰).

۱۱۴. واژه هوررخش مرکب از اجزایی است: «هو» به معنی خوب و «رخش» به معنی رخشان و روشن و روی هم به معنی «نیک روشن» و صفتی است که برای آفتاب آمده است. هوررخش مخفف «هورخش» است؛ یعنی آفتاب درخشان که راء اولش حذف شده است. سپهروردی هوررخش را از جهت افاضه نور و حرارت سرچشمه انتفاع دانسته و در بخش های مختلفی از آثارش آن را مورد ستایش قرار می دهد.

۱۱۵. شیخ اشراق در آثار خود دو نیایش نامه به نام های «هورخش کبیر» و «هورخش صغیر» دارد.

۱۱۶. «الأنوار كلها واجبة التعظيم شرعاً من نور الأنوار.» (مجموعه مصنفات، ج ۲، حکمة الاشراف، صص ۱۹۷ - ۱۹۵).

۱۱۷. تائو ته چینگ، (برگردان فرشید قهرمانی)، ص ۱۴.

۱۱۸. همان، ص ۴.

۱۱۹. همان، ص ۱۴.

۱۲۰. همان، ص ۲۲.

۱۲۱. تائو ته چینگ، (ترجمه امیرحسین قائمی)، ص ۱۰.